

بر خود انهدوس میکردند و امیرالمومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه میفرمود که کنا نحن امثالکم ثم نصت قلوبنا - ای تمکنت و استقرت قلوبنا بحیث صارت کلا حجار فی عدم التلویین - فقره چند خواندند که اصلاً آشنای گوش نبود و این دعا را اجازت فرمودند تا همیشه میخوانده باشم - که اللهم انی اعوذ بک من الصمم و البکم و الجنون و الجذام و البرص - و چون رخصت گرفته بنکهنه آمده چند روزی در آنجا رحل اقامت انداختم گاهی نمک که اکثر اوقات در مجالس در دست گرفته آنرا می لیسیدند و این حدیث می خواندند که الملع دواء لسبعین داء الا السام - و گاهی بونج خاص و گاهی کوزه سفالین و غیر آن بفقیر میفرستادند و برادر خرد مرا که شیخ محمد مرحوم باشد در زمره اهل ارادت و بیعت در آوردند او در اندک مدت همین توجه حضرت شیخ ملکی مملکت و ریاضت پیشه گردیده و اکثر اوقات روزه طیّ نگاه میداشت و بتلاوت قرآن مجید و اذکار و دعوات و نوافل صرف اوقات میدهد چنانکه یکساعت از عمر گرامی او ضایع نمی شد و چون من ببطالت نمیکذشت

* فره *

در حق گلاب و گل حکم ازای این بود

کین شاهد بازاری و آن پرده نشین باشد

و در همان ایام از عالم رحلت گزید و یقین است که ایمان بسلامت برده معتکف روضه رضوان شده باشد من شریف حضرتش از

هشتاد متجاوز گشته در آن سن و سال هم توالد و تضامل ازو میشد
و رحلت او ازین رباط غذا در سنه (۹۷۹) قهصد و هفتاد و نه بود *

شیخ بهیمن

کاکری که قصبه ایست از توابع لکهنوا علم العلمای روزگار و
متورع و متشرع و در تقوی امام اعظم ثانی بود سالها مدرس و
افاده خلایق اشتغال داشت حافظ کلام مسجد به هفت قرات بود و شاطبی
را درس میفرمود و خلافت از میر سید ابراهیم ایرجی قدس الله
روحه داشت که اعلم العلمای روزگار خود بود و هرگز سخن تصوف
در مجلس نمیگفت مگر در خلوت با محرمان راز و سخن و بست
که اگر نکته توحید بر علانیه گویند رجعت برگزیده یا بر اهل عالم
گذر هرود نشنیدی و بظاهر منع فرمودی اولاد و احفاد بسیار
صاحب کمال دارد که همه بحلیه صلاح و تقوی و دانش و علم و فضایل
آراسته بودند جامع این منتخب در صحبت محمد حسین خان مرحوم
در لکهنو بملازمت آن بزرگوار مشرف شد ماه مبارک رمضان بود که
شخصی کتابی از علم منطق آورد تا حقیق فرماید فرمود کتابی
از علوم دینی باید خواند و فایده شیخ در سنه قهصد و هشتاد و یک
(۹۸۱) بود *

شیخ معدی

نیز از مشایخ عظام است خلافت از پدر بزرگوار خویش شیخ
محمد روح الله رحمه داشت و شیخ محمد شرحی فارسی بر شاطبی
نوشته قریب بهفتاد جزو و خلف مدتش شیخ معدی صاحب

وجد و حالت قوی بود و ظاهر و باطن مصفا داشت و دایم منبسط
و منشرح بودی و خوش وقت و آزاد زیستی بیکی از احباب در رقه
هنگام وداع نوشته بود * نرک *

دیدم سعدی و دل همراه تست * تا نه پنداری که تنها میروی
وفاتش در سنه (۱۰۰۲) اثنی و الف بود *

سید تاج الدین

از خلفای شیخ محمد غوث امت صاحب دعوت اعمما بود و
در ریاضت و فقر و توکل شانی داشت و صاحب بذل و ایثار بود
در لکنه آمده بود و خدای از مردم شرف صحبت او دریافته رتبه
ارشاد یافتند و همانجا درگذشت *

شیخ محمد قلندر لکنوی

اوایل حال در زمان سلطان ابراهیم لودی بسپاهگری اشتغال
داشت در وقت فتح بابر پادشاه هند را ترک آن وادی نموده شیوه
فقر و ناصراوی گزید و بشیخ بهلول ارادت آورده بعبادت و ریاضت
قیام نمود و دعوت چند اممی از اسماء الله از پیر تلقین یافت و
در بانمی که اکثر نهالهای آنرا شود نشانده بود عزلت اختیار نموده
در خروج و دخول در خانهای مردم بر روی خویش بسته بود و
میگفتند که می سال بدش است که غذای او از شیر صرفست و
بحبوبات و اطعمه دیگر کاری ندارد روزی محمد حسین خان بدیدن او
رفت و فقیر نیز همراه بودم گریه بنزدیک شیخ آمده فریادی حزین
میکرد گفت این گریه فریاد دارد که هم اوقات خود و هم صاحب

منزل بغارت بردید که بمالا یعنی صرف کردید و در حضور دل
تفرقه انداختید •

شیخ نظام نرنولی

نرنول از بلاد مشهور هندوستان است اگرچه مرید شیخ
خانومت از جمله چشتیه که در قلعه گوالیار توطن داشته اما
اظهار کثرت استفاضه و تربیت و خلافت از برادر بزرگ خویش
شیخ اسمعیل نام میکرد او صوفی صاحب ذوق و غالب شوق و مظهر
بسط و بر احوال اهل عزلت و اصحاب خانقاه بغایت مطلع و
صاحب تصرف بود فقیر از ثقه و از مریدان شیخ شنیده ام که اکثر
درویشان خانقاه در شبهای خسوف بخوردن روغن مالکنگنی (که
دوائی است در هند مشهور و در تعریف و توصیف آن رسایل نوشته
اند و چیزی از خواص آن مشاهده جامع اوراق نیز گشته) امر
میکرمود و بدائیر آن بر ایشان احوال آخرت مکشوف میشد و بر
سایر امور غریبه نقل میکرد و الله اعلم و قریب به چهل سال برصند
ارشان استقرار داشت و از ابتدای ایام جوانی تا آخر عمر کم سال
بود که پیاده بزیارت حضرت قطب عالم خواجه قطب الدین بختیار
ارشی قدس الله سره در دهلی بجدبه و حرمت و شورش تمام
نهی رسید و در آخر حال بجهت کبر سن و بعضی موانع دیگر ایام
عرس حضرت خواجه را در نرنول میگذرانید و در ترک تعظیم افتدا
به پدر خود میکرد و درین بی تکلفی و بی تعین فقر و اغنیا
نسبت بار برابر بودند و همچنین در مرید گرفتن - و فقیر ایشانرا در

از دهام عام دید و شرف مکالمه و محاوره در فیاض و فائز
در سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت امت و آه نظام تاریخ یافتند *

شیخ الهدیه خیرآبادی

از علمای متبحر بود در ابتدای احوال سالها بدرس و افتاده
گذرانید و ارادت و خط ارشاد از شیخ صفی خلیفه شیخ سعید داشت و
در اوایل عهد آنقدر مشغولی بعلوم ظاهری نموده که بسیار دانشمندان
صاحب کمال از و ارث مانده اند آخر الامر بالکل رجوع بطریقه صوفیه
نمود سلسله فقر را بروش توکل و تجرید و نثار و ایثار برپا میداشت
ذوق سماع و حالت وجد غالب در حکم درود و وظیفه او شده بود و
ترک نمیدانست و قدم از ابواب مخلوق بتخصیص اهل دنیا و حشمت
و جاه کوتاه گردانیده باین تقرب هرگز استدعای ضیافت کسی هم
قبول نکردی و همه اولاد و احفاد و توابع او در تحمل فقر و فاقه
سعادت توفیق عادت او دریافته بودند ازان جمله خلف صدقش
شیخ ابوالفتح^(۲) که صاحب سجاده و از فحول علمای و قدمت و در اطوار
ظاهری و باطنی تبعیت پدر بزرگوار خود بر وجه اتم و اکمل میکند
و در اکثر علوم تصانیف معتبر بسیار دارد و هرگز سابی از پیش
شیخ محروم نگذشته روزی محمد حسین خان از شیخ پرسید که
که سالار مسعود که عوام هند او را می پرستند چه طور کسی بود
فرمود افغانی بود که شهید شده است او در آخر حال بحسب طلب

در فتح پور آمده خلیفه زمان را دید و چون شنیدند که او زمانی که کس بطلب او رفت از خانقاه پیاده در بیرون میر میگرد و از همانجا مقید بهیچ چیز نشده قدم در راه نهاده تا خادمان اسباب سفر و صحفه را از عقب رسانیدند ازینمعنی بسیار خوش حال شدند و زمانیکه چیزی از پرسیدند باشارت گفت که من بلفظ میشنوم پاره زر دادند و فرمان ملک معاش نیز حکم فرمودند و در ساعت رخصت نمودند وفات شیخ در حذ (۹۹۳) نهصد و نود و سه بود رحمة الله علیه *

شیخ داود جهنی و آل قدس الله روحه

جهنی قصبه ایست از توابع لاهور آبای کرامش اولاً از ولایت عرب در سیت پور از نواحی ملتان رسیده اند و تولد حضرت او در آنجا شده و والد منجد او قبل از ولادتش و والده اش بعد از آن بانگ زمانی بعالم بقا خرامیده او چون در یتیم مانده در حجر تربیت برادر بزرگ خویش میان رحمت الله پرورش یافته و چون تکلیف سبق فرادت قرآن میکردند گاه گاهی قطره اشک بر سینه رخصار مبارک او می ریخت و میفرمود که مرا درین وادی سرنجابید و بخدای تعالی را گذرید از آن زمان دانستند که او را احتیاج بهیچ محصلی نیست *

* بیت *

بتعلیم آداب او را چه حاجت * که او خود ز آغاز آمد مودب
میگویند که یکی از شاهزادگان کونین امام حسن یا امام حسین
رضی الله عنهما لاعلی التعین آیتی چند از فائحه در خوب

بآنحضرت آموخته اند و گاه گاهی که برسم تشحیذ خاطر بتماشاگری
 خردسالان میرفت و اله و حیران مانده در ایشان نگاه از دور
 میکرد و میگفت که روی‌ها ایشان را خراشیده و بدنهای خون‌آلود
 و پوست کنده می بینم و بعضی چنان بنظر در می آیند که گویا
 سر ندارند و چون بصروف زمین و صروف سخن از آنجا بقصبه ستگره
 و از آنجا بلاهور آمده اند پیش مولانا اسمعیل آنچه که در ملازمت
 حضرت مخدومی مولوی عارف جامی قدس الله سره تلمذ نموده
 بود سبق بنیاد کرده در هنگام صفر سن شرح اصفهانی را بطوری
 باستحقاق میخواندند که در جودت قریحه و صفای ذهن ایشان طلبه
 خوب از مردم ولایت که شرکت در آن کتاب داشتند حیران میماندند
 و آخوند میگفت که یاران چنانچه ما در زمان خود بدیدار حضرت
 مخدومی در هری استبشار می نمودیم و مباحثات میکردیم همچنان
 این جوان هم عنقریب است که بمرتبه میرسد که خلائق نظاره
 او را به تیمن و تبرک خواهند کرد و از نواید انفاس شریفه او
 استفاده و استغاصه خواهند کرد عاقبت همان طور مظهر مصدر
 طوبی لمن رأی او رأی من رأی الی آخره - گردید * فرد *
 نگار من که بمکتب نرفت و خط نوشت * بعمزه مسئله آموز صد مدرس شد
 و بمرتبه علامی رسیده بمشرب به بشارت شریفه - یا داؤد انا جعلناک
 خلیفة - شد و همدران اذنا که بر ریاضات شاقه صعب مشغولی داشت
 جذبته از جذبات الهی که - (†) یوازی عمل الثقلین - است

دریافته روحانیت حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه
در همه احوال بطریق او بسته آمد و معاون و مراقب بود
او را پیوسته در نظر میداشت و اموال خود را عیانا اجوبه می شنید
تا آنکه برورش محبوبان مجذوب و مجذوبان محبوب او را کشان کشان
ببارگاه ولایت و هدایت و تکمیل و مخدع قرب و حجله کبریا و
نشیمن قدس رب جلیل بردند و در ایام جذبه سر و پا برهنه در
صحرای نواحی دیبالپور که مسکن سباع و وحوش و طیور بود بجائیکه
حالا بشیر گده مومومست میگشت * ع *

ما عاشق سرگشته صحرای دمشقیم

و گاه گاهی که بطواف مزار متبرک حضرت مخدوم عالم
گنجشکر قدس الله سره میرفت انجا اشارتها می یافت و
بشارتها می شنید و مکالماتی و محاوراتی میرفت که تفصیل
آن را این عجاله بر نمی تابد و در کتاب نعمات داری (که زبدة
الاولیا و نذیجة الاصفیا شیخ ابو المعالی ولد شیخ رحمت الله مذکور
که یک تاریخ ولادت با معادتنش - از - گدای شیخ داور - و دیگری -
از - ابو المعالی حق پرست - مفهوم میشود حالا چا نشین حضرت
میان شیخ داور قدس الله روحه است) بتفصیل مسطور است و چون
مدت بیست سال کم و بیش در جذبه و سیر صحاری و براری
گذشت ملهم برجوع بجانب سیر و علوک و ارشاد خلایق میشد و
چون پیری و مرشدی ظاهری نداشت در حمل بار امانت توقف
میدمود تا آنکه از روحانیت حضرت غوث اعظم ملقن و مامور بآن
معنی شد که بجهت نگاهداشت سلسله دست انابت به مخدوم شیخ

حامد قادری قدس اللہ سرہ کہ فرزند شیخ عبد القادر ثانی و پدر
 شیخ عبد القادر کہ بتاریخ تحریر در آچہ قائم مقام والد ماجد
 است (بدھد و مخدوم مرحوم رحمہ اللہ چون پیش ازان بارها
 اعتماد نمودہ و در ہر مہمی مشکل توجہ باین مرید مراد
 آوردہ التماس فاتحہ میکرد در نوشتن شجرہ طیبہ و دادن رخصت
 تکمیل تعطیل می فرمود تا آنکہ روزی خود بقصبہ سنگرہ کہ چند
 گاہی مخدوم رحمہ اللہ رحل اقامت درانجا انداختہ بود رفتہ بحکم
 غلبہ جذبہ فرمود کہ اینک غوث اعظم رضی اللہ عنہ حاضر و اشارت
 میدفرماید کہ سجادہ و عصا و شجرہ خلافت و امپ و صحفہ و سایر
 لوازم مشیخت و مقتدائی بمن حوالہ فرمایند چون مخدوم قدس
 اللہ سرہ بران واقعہ ملہم شد و علم بعین الیقین پیوست ہمہ
 ودایع الہی را بمطلوب طالب نمای خویش سپرد و از سیر
 عروجی بہیر رجوعی باز آمدہ در معمورہ جدیدہ شیرگدہ نزدیک
 بچہنی بساط اقامت گستردہ و در وسط جای ملتان و پتن میان
 دو سلسلہ علیہ سہروردیہ و چشتیہ و سلسلہ قادریہ علیہم من اللہ
 التحیة و رواج داد و کار بقوت ربانی و نسبت حقانی (†) از پیش
 چنان برد کہ غلغلہ آن تا وقت نفخ صور فرو ننشیند و زمانیکہ ملا
 عبد اللہ سلطان پوری مشہور بمخدوم الملک کمر جد و اجتہاد در
 استیصال اہل اللہ بہت باعث قتل چندی از ایشان گردید از
 گوالیار فرمان طلب اہلیم شاہ افغان مور باحضر حضرت میان نیز

فرستاد تا جویده با یک دو خادم روان شده اند و در بیرون گوالیار
 مخدوم را بتعظیم و احترام تمام ملاقات نموده در جائی فرود آمده
 و نشسته صحبت خوب برآمده و ساعتیان مفسد مخالف بمجرد
 دیدن این صحبت بهر گوشه فرار نموده اند چنانچه بعد از تفحص
 هم پیدا نشدند و مخدوم الملک گفته که ازین روی دروغ نیاید
 بعد از حرف و حکایت پرسیده اند که تقریب طلب فقرا منقطع
 چه بود مخدوم الملک گفته که سریدان شما را شنیدم که در وقت
 ذکر گفتن یاد او را یاد او میگویند جواب داده اند که مگر اشتباه
 در استماع رفته باشد و الا این جماعه ظاهرا یا ودود یا ودود میگفته
 باشند باین تقریب یک روز با مخدوم الملک یایک شب (+) بوده
 کلمه چند از مواعظ و نصایح بلند و معارف و حقایق ارجمند
 فرموده اند او متاثر شده از همانجا ایشان را باعزاز باز گردانیده
 گاهی که در مجلس شریف ایشان ذکر و روح و تقوی میان
 حسام الدین طلبنده رحمه الله (که شمه از جلال اوصاف او در
 نجات الرشید مذکور شده) میفرمودند حیف که میان از شوق
 و صحبت ذاتی حق تعالی بازمانده مقید باخلق گشت * ع *

* ع *

آخر بندگر که از که میمانی باز

و شان حضرت شیخ در بنال و ایثار چندان بود که در هر چند گاه

خواه در سالی یکبار خواه دربار هر نقد و جنس که از فتوحات جمع میشد همه را بتاراج می دادند و خود و زوجة مطهره در حجره که مسکن بود غیر از کوزه سفالین باخود و بوریای کهنه نگاه نمیداشتند و چون خزانه را پر می دیدند بار دیگر نیز همچندین یغما میفرمودند و با رجوع این در ایام میلاد و عرس حضرت غوث اعظم رضی الله عنه صرف ما یحتاج الیه زوار از طبقات عوام و خواص الناس که قریب بصد هزار کس کم و بیش جمع میشدند همه از لنگر خانقاه بود و هنوز آن تصرف بحمد الله بحال خود امت بلکه بمراتب ازان زیاده - بعضی ازان کلمات میمنت مهمات که بر زبان الهام بیدان و حقایق ترجمان میگذاشت اینست که بسم الله الدلیل الیهادی فی ظلمات البحار و البوادی - اثر این کلمه قدسیه در سخاوت و مهالك دیده بکرات تجربه شده و دیگری * شعر *

سبحان من فی ذاته افکارنا تبحیر

سبحان من فی درکه ابصارنا تطحیر (†)

و امثال این ادعیه و تصبیحات و افکار و فقرات بهیزار امت و سجع مهر آنحضرت که خود یافته اند این بود * شعر *

محمی دأود عن اسم و رسم * فان الفقر یسحو کل و سم

چون جامع این اوراق در عهد بیرامخان که بهترین عهدها بود و هند حکم عرومی داشت در اگرة طالب علمی میکرد و صیت عظمت و جلالت ایشان از بعضی درویشان شنیده بود ازان عهد باز تخم

(†) در نسخها - تطحیر - مرقومست

صحبت و اعتقاد در زمین استعداد می کاشت و غایبانه باین
هوس گرفتاری داشت

• ع •

آری آری گوش پدرش از چشم عاشق می شود
و در همان ایام چند مرتبه قصد ملازمت آنحضرت نموده و تحریریه
طواف آن آستان ملائک مطاف بسته بجانب شیرگده روان شد و گاهی
والد مرحومی مغفوری مانع آمده از میان راه باز گردانیده آورد و
گاهی موانع دیگر روی میداد که باعث پاس ازان دولت میگردد
و مدت دوازده سال برین انتظار گذشت تا یکی از خادمان آن
درگاه شیخ کالو نام مجرب روی که وسیله سابقه معرفت غایبانه
همون بود هما آما از غیب سایه برسواک بداون انداخته روزی
بفقییر میگفت که حیف نیست که حضرت میان درعالم باشد و تو
محرور مانی و یکمرتبه هم نه بینی ازین نفس گیر آتش درجان
مهربان من افتاد و حق تعالی در همان ایام سببی انگیزخت که محمد
حسین خان کدما را بطرف صحبت ملازمت با او بود بتعاقب ابراهیم حسین
میرزا از کانت و کوله بجانب پنجاب رفت و فقیر را اسباب ادراک آن
معادات مهیا گردید تا بطوریکه سابقه تحریر بیانات از لاهور بشیرگده
رسیده چیزی در جمال آنحضرت مشاهده نمود که کدام صاحب حسن
را بآن نسبت توان داد و در زمان تبعم و تکلم نوری از ثنایای
مبارک ایشان می یافت که ظلمت آبان دل ازان منور گشت و
مروجه الله عیان گردید الحاصل که چهار روز بهره از زندگانی
فانی برداشت و کم روزی بود که صد صد و پنجاه پنجاه هندو کم
و بیش باخیل و تبار خویش آمده در ملازمت آنحضرت بشرف

اسلام نمی پیوستند و تلقین نمیگرفتند و در دیوار و شجر و حجر آن
بلده طیبه را از غلغله تسبیح و ذکر مملو بیاخت و کلاه مبارک عذایت
کرده حکم فرمودند که از جانب من در اهل خود نایب باش که
روش من همین است و معجزی و روپاکی از اهل بیت طهارت
به متعلقان و فرزندان فقیر فرستادند و چون عرض کردم که پیراهنی
اگر لطف شود نور علی نور است بعد از تامل فرمودند که آن هم
بوقت خواهد رسید و بعضی اصرار نهانی و مقاصد و مطالب گفته
و شنیده در صد تحصیل رخصت بودم درین میان آنحضرت بجهت
ضعف قوی صحفه سوار از مسجد قصد منزل کردند و پایه صحفه
عالی را بردوش گرفته چند قدم راه رفتم در آنحالت گریه بر من
زور آردن توقف نموده فرمودند که مرا بنشانید نشسته چندان
سخن از معرفت و صحبت خدای تعالی مذکور ساختند که مرا قلق
برقلق افزود روزی در وقت وداع بوسیده میان عبد الوهاب که از
خَلَص اصحاب طوبی لَهُمْ وَ حَسُنَ مَا بَ - بود عرض کردم که خبر در
مشایخ هند چنین است که وقت خروج سیدی نزدیک است و
اکثری ازان جماعه اتفاق بر یکی از سادات آن دیار که قبل ازین
بچند گاه آبا و اجداد او بسریر سلطنت دهلی و بداون متمکن بودند
نموده در تهیه ایاب جهاد و استعداد اسلحه اند و میگویند که
ماموریم بدین امر از جانب حضرت غوث اعظم رضی الله عنه و
بعضی از امرای سرحدی را نیز بخود متفق ساخته و بعضی
در مقامات و واقعات بشارتها یافته میخوانند که آن داعیه را از قوه
بفعل آورند پرسیدند که آن عید بر چه وضع و چه حالتست گفتم

فقیری منزوی و متشرعی منقطعی متوکلای مرتاضی است که اکثر اوقات روزانه در مقابر میبایند و شبانه در حجره که دارد بعبادت و طاعت صرف میکند اما قبیله دار همت و در فنون سپاهگری بیقرینه و بیعدیل و صاحب اخلاق حمیده و اطوار شایسته است فرمودند آنجماعه نا درویشند که این افترا بر حضرت غوث رضی الله عنه می بندند و راه آن بیچاره میزنند و آن بشارات و اشارات همه از تسویلات شیطانی است حضرت غوث رضی الله عنه باین چنین امور چون راضی باشد چه امر او همه اینست که خلق محبت دنیا را از دل زایل ساخته بصدق و اخلاص روی در محبت خدای تعالی آورند و پدرا من آرزوها و هواها نگردند نه آنکه کسی طریقه عبادت و ریاضت و مجاهده را گذاشته باز در دام دنیا که دشمن خداست بیفتد از جانب من بآن سید بگوئید که خدای تعالی ترا توفیق استقامت در آن دادی که داری کرامت فرماید اگر شائبه از دوستی لذات فانی در دل تو باقی مانده باشد میباید که سعی در ازاله آن نمائی نه آنکه به تزویر و تلبیس آن جمع پریشان فادان مغرور شوی و از راه افندی اگر طالب دنیا پادشاهی (که نهایت مطلب دنیا دارانست) ببرد و طالب آخرت هم بنعم مقیم جاودانی از حور قصور و لذات اخروی پیوندد و طالب خدا بحسرت محرومی و نومیدی از مطلب خویش ببرد هنوز آن حرمان وی هزار بار بهتر و خوشتر از تمتع و کامرانی این دو فریق دون همت است

و باین تشریب چندان جواهر فوائد نثار کردند که درهای اشک از دیدهای حاضران برداشتن ریختن گرفت و آن مطلب فراموش گشته حالتی دیگر پیش آمد که شرح آن نتوان داد بآن درد و سوز وداع کرده فریادها زدم

• * فرد •

دل باصید صدائی که مگر در تو رسد

نالها کرد درین کوه که فرهاد نکرد

و چون بتقریب فترات میرزایان الغبگی چه در وقت رفتن فقیر و چه وقت باز گشتن راههای مابین لاهور و شیرگده مسدود بود من تنها بودم خادمی را بدرقه دادند تا مرا در لاهور بخدمت شیخ ابوالحساق مهنزنگ که از عاظم خلفای آن حضرت بود برساند و ایشان به همراهی قافله بلشکر حسین خان که از طلبنده بلاهور آمده و از آنجا داعیه کانت و کواه داشت برسانند چون بلاهور رسیدم بمصحوب مردم حسین خان بجانب هندوستان روان شدم روزی در منزل مهراپور در باغی نشسته از داغ جدائی آنحضرت کباب بودم که مسافری پیراهنی قادری (†) بدست گرفته نزد من آورد که این را بگیر که از دست پذیری بزرگی بمن رسیده و پارچه خرج راه بمن بدهید بعد از آنکه حقیقت حال پرمیده شد گفت زمانیکه میرزا ابراهیم حسین را آن چنان واقعه پیش آمد با جماعه از پاهیان او حادثه زده و تاراج یافته عور و عربان در شیرگده بملازمت حضرت پیر دستگیر رسیدیم و بهر

(†) در هر سه نسخه همین است

کدام ما چیزی بخشیدند چون نوبت بمن رسید این پیراهن را از بدن مبارک فرو آورده مرحمت فرمودند و من پوشیدن آنرا گستاخی دانسته برای تحفه بردن بجائی بامانت نگاهداشته بودم حالا بشما میگذرانم آن هدیه غیبی و گنج باد آورد را به تیسمن و تبرک ازو گرفتم

• قطعه •

فکمت پیراهنت آمد به من • لذت جان یافتم زان رایحه
خوانده بودم فاتحه وصل ترا • شد قبول الحمد لله فاتحه
و آن سخن را که فرموده بودند یاد آورده از خوارق دانستم و حالا آن پیراهن یوسف را برابر جان نگاه میدارم و الحمد لله علی ذلک

• شعر •

ولما الفت الشوق نحو جذابه
من المهدار جوان یكون الی اللحد

• شعر •

شوق تو در ضمیرم و مهر تو در دلم
با شیر اندرون شد و با جان برون شوم

مجموع احوال آن حضرت اینکه قطب زمان و صاحب کشف و کرامات و خوارق ظاهر و حجج باهرا بود و ریاضات شاقه کشیده و مجاهدات صعب نموده کسب علوم ظاهری در بدایت کرده و افاده نیز فرموده متوکل و گوشه نشین بوده و هرگز بخانه اهل دنیا نرفته مگر یکبار بحسب طلب از شیرگده بگوالیار نزد سلیم شاه - و هر چند خلیفه الزمان وقت توجه بجانب پتن شهباز خان را بطالب شیخ فرستادند تا ملاقات دهد عذر فرمود که دعای ما غائبانه بعصامت

و از صحبت دنیا داران بغایت مجتنب بوده و الغفر فخری را شعار خود ساخته دایم ایثار کردی و طالبان را ارشاد فرمودی و هر کس را که بخت مساعدت نموده بخدمت شیخ رضائیدی از انفاص نفیسه آن برکت زمان و قبله جهانیدان فیضی بار رسیدی در منته نهد و هشتاد و دو (۹۸۲) خیمه در سراپرده جلال و بارگاه وصال ایزدمتعال عز شانه زد و یا شیخ داود و سی تاریخ یافتند رحمه الله رحمة و امعة و حشرنا معه فی الجامعة الجامعة •

(۲۱) شیخ ابن امروزه

مالک مجذوب بود و دقیقه از دقائق شریعت مطهره با وجود آن حالت از فوت نشدی و خوارق بسیار ازو نقل میکنند بی تکلف زیستی و مرید گرفتاری زمانیکه فقیر از ملازمت حضرت میان شیخ داود قدس سره العزیز از پنجاب باز گشته براه امروزه متوجه بداون بود در ملازمت مید مشار الیه رفت آیتی از کلام مجید خواننده و خطاب لاعلی التعین کرده و گاه گاهی بجانب من التفات نموده اشارات در باب فضیلت جزا و اجر صابران میفرمود و کریمه و الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ - آلیه بر زبان راند بعد ازان ظاهر شد که آن تلمیحی بود بوقوع مصیبتی که مرا روی داد مجمل اینکه صبیغه داشتم که دل مرا بان خیلی تعلق بود و درین سفر بودم او در بداون از عالم پرفریب در گذشته بود غالباً آن مقدمات تسلی بخش

بجته خاطر من بوده باشد و الله اعلم - وفاتش در سنه نهصد و هشتاد و هفت (۹۸۷) روی نمود *

خواجه عبد الشهید

خلف رشید خواجکا خواجه است که خلف صدق حضرت خواجه احرار است قدس الله ارواحهم وقتی که خواجه عبد الشهید متولد شده او را بخدمت خواجه احرار برده اند حضرت خواجه احرار او را در کنار گرفته فرموده اند که مرد آگاه خواهد شد خدمت خواجه صاحب کمال ظاهری و باطنی بود ریاضات شاقه کشیده و مجاهدات بسیار کرده مجموعه کمالات انسانی بود و خلائق از انقباض نفیسه آن قدره از باب صلاحیت کسب فیض نموده هدایت می یافتند در طریقته سلوک قدم بر قدم حضرت خواجه احرار قدس الله همه داشت از سمرقند بپند آمده هژده سال در اینجا بود و در سنه نهصد و هشتاد و دو (۹۸۲) میفرمود که وقت رحلت ما نزدیک رسیده و ماموریم بآنکه مشتی احتخون خود را در سمرقند بگور خانه آبای خود رسانیم و متوجه سمرقند شد و چون بکابل رسیده در همان ایام میرزا شاه رخ اعلی کابل را اسیر کرده متوجه بدخشان بود بوسیله شفاعت خواجه قریب ده هزار آدمی از قید از باب ظلم و طغیان نجات یافتند و چون بسمرقند تشریف برده اند بعد از دو سه روز جهان فانی را پدرو کرده در جوار آبای بزرگوار خویش مدفون شد رتبه خواجه ازان عالی تر است که خوزق و کرامات ازان خلاصه کمالات ذکر کرده

اثبات آن نمایند محرر این مطور جمال حضرت خواجه را زمانیکه اردوی معلی از پتنه بازگشته در حدود بهونگانون و پتیالی رسیدند بوداع خلیفه زمانی آمده بودند از دور دیده اما سعادت ملازمت و دولت مجاورت نیافته - سلام الله علیه و طی آياته الكرام *

شیخ ادهن جونپوری علیه الرحمة والرضوان

مرید والد بزرگوار خود شیخ بهاء الدین امت از سلسله چشتیه که در زمان خویش مقتدای مشایخ روزگار بوده عمر طبعی دریافته بلند از آن هم گذرانیده چنانچه پیرانش در سن هفتاد و هشتاد سالگی بخدمت او قیام داشتند و بزرگواران قیاس و خلاصه حیاتش را بتمام و کمال صرف عبادت و تحصیل معرفت الهی گردانیده اگرچه علوم ظاهری بسیار تحصیل کرده بود اما هرگز درس نگفتی و ذوق سماع و حالت بی نهایت داشت و با وجود ضعف بدنی و بیقراری ترکیب عنصری و سستی جمیع اعضا که در وقت تجدید وضو قیام صلوة و بعضی از حرکات ضروری دیگر بی امداد خادمان از محل آرام برخاستن دشوار بودی هرگاه آواز سرودی شنیدی بسماع برخاستی و چنان بی طاقتی و تردید و حرکت کردی که چند کس از حفظ از عاجز آمدندی و در وقت ادای صلوة فرض نیز همین نسبت داشت که سخن و نوافل را نشسته ای ای میکرد و بعد از آنکه او را بر میداشتند و نحریمه می بست فرض را ایستاده میگذارند چنانچه هیچ احتیاج بمدد و امداد نداشت و مشهور چنین امت که خوارق عادات که بطریق اکل و شرب لازم حال از بود بی تکلفانه

از ظاهر شدی و اولاد و احفاد فرخنده نهاد او بسیار مانده فرزندان
 دانشمند سفید ریش از هر دو دست در مجلس شریف بترتیب
 آنقدر نشستی که بر آیدده اشتباه شدی که حضرت شیخ کدام است
 و اولاد کدام و از شریعت و طریقت و حقیقت چندان جوامع
 الکلم فرمودی که از احاطه تقریر عوام بلکه اکثری از خواص هم
 خارج باشد و دست هر ناقص بوالهوس از دامن ترجمان آن امرار
 کوتاه و اینمعنی نیز باعث اشتباه میشد در زمانی که خلیفه الزمان
 بار اول بدفع و رفع مخالفان بر سر جویندور لشکر کشیدند و از معسکر
 تا جویندور سه روزه راه مانده بود که شیخ در بلاد مذکور برحمت
 حق پیوست و نقاب خفا از عالم فدا بر چهره هستی کشیده مصداق -
 بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ - گردید و کاتب اوراق بملازمت آن قدوه آفاق
 فرموده - وفاتش در سنه نصد و هفتاد (۹۷۰) بود و شیخ ادهن
 تاریخ وفاتش یافته شد .

شیخ عبد الغفور اعظم پوری

اعظم پور قصبه ایست از توابع سنبیل وی مرید شیخ
 عبد القدوس چشتی است صاحب کمالات صوری و معنوی بوده
 ریاضت و مجاهده کرده و در متابعت حضرت خدمی پناه صلی الله
 علیه و آله وسلم توفیق رفیق او گشته در اهل صحبت زود تصرف
 کردی و هر چند طائب را مناسبت کمتر بودی جاذبه شیخ او را از
 جا برده بی اختیار مایل خدمت ساختی اکثر اوقات درس علوم
 دین فرمودی کلام بلاغت فرجامش راحت داهای شور انگیز زبان

معجز بیانش سرهم جانهای مشتاق بود بحسن صورت و خوبی
 هیرت سرآمد اهل زمان بود سرید گرفتگی و خلائق را وعظ و نصیحت
 فرمودی و رسایل در تصوف نوشته اُحَقُّ در کمالات ظاهری و
 باطنی شیخ هدیح تردد نیست و بعد از آنکه قدم در دایره - ابداء
 الثمانین عتقاء الله - نهان در شهر نهد و هشتاد و پنج (۷۵۰)
 بدارالبداء رحلت نمود و هم در اعظم پور مدفون گشته - عظم الله شأنه *

میان وجیه الدین احمد آبادی

نسب او علویست خود را بجهت غرابت شهرت باین نداد
 از علمای کبار روزگار و صاحب صلاح و تقوی و مجاهده است و بر
 جاده شریعت مستقیم و در گوشه قناعت مقیم دایم بدرس علوم دینی
 اشتغال داشت و قدرت او در جمیع علوم عقلی و نقلی بمرتبه بود
 که کم کتاب درس از صرف هوایی تا قانون و شفا و شرح مُفْتَاح
 و عضدی باشد که از شرح یا حاشیه بران ننوشته و خلائق را پیوسته
 از انفاس متبرکه او فیض میرسید و حق سبحانه اسم الشافی را
 ظاهر و اوزا مظهر ساخته بود تا هر روز جمعی لاتعد و لا تحصى
 از بیماران و محنت زدگان بملازمت او آمده التماس دعا میدهند
 و اثر آن زود می یابند و هرگز بطور خود بخانه اهل دنیا نرفته
 مگر در مدت عمر یک در بار بحسب طلب و اکراه قدم از خانه
 و مسجد خود برای نماز جمعه هم بیرون نهانده و خانه او مقصد
 افضی اکبر و اخیار روزگار بود و در ابداس و وضع هدیح امتیاز از آحاد
 الناس نداشته بجامه درشت اکتفا میکرد و هرچه فذوح میرسید

بقل و اینار مینمود اگرچه ارادت بجای دیگر داشت اما ارشاد از
 شیخ محمد غوث یافته در آداب طریقت تابع او بود و کار را نزد
 او اتمام کرده از مشرب صوفیه فوقی بروجه اتم داشت چون در
 عهد سلطان محمود گجراتی شیخ محمد غوث از هندوستان
 بگجرات رفت شیخ علی متقی که از مشایخ کبار و مقتدایان صاحب
 اقتدار و علمای بزرگوار آن عصر بود فتوی بر قتل شیخ محمد غوث
 نوشت و سلطان آن را موقوف بر امضای میان وجیه الدین داشت
 چون میان وجیه الدین بخاند شیخ رفته در مرتبه اول شیفته روی
 او شده بود استغنا را پاره ساخت و شیخ علی بی اختیار بمنزل
 میان آمده جامه پاره کرد و گفت چرا بشیوع بدعت وقوع رخنه
 در دین راضی می شوید در جواب گفته که ما ارباب قائم و شیخ
 اهل حال فهم ما بکمالات او نمی رسد و بظاهر شریعت هیچ اعتراض
 قانع نبود متوجه نمیگردید و این بود علت اعتقاد سلاطین و حکام گجرات
 بر شیخ محمد غوث و نجات او از آن سرگذشت بعد از آن در مجلس
 بارها میگفت که نظر بظاهر شریعت چندان نباید بود که شیخ علی
 متقی امت و در حقیقت آنچنان که مرشد ماست در سنه (۹۹۸)
 فهد و نود و هشت ازین سرای وحشت در گذشت • و شیخ
 وجیه الدین تاریخ وی یافته شد وجهه الله الی الرضوان - مخفی
 نماید که ملازمت این چهار عزیز فقیر را میسر نشده و ذکر
 ایشان استطراد نیست

میان عبد الله نیازی سرهندي

نیازی طایفه ایست از افغانان اول مرید شیخ اسلیم چشتی
 فلچپوری بود در حجره که در جوار خانقاه جدید شیخ است و
 حالا بعبادتخانه پادشاهی شهرت دارد پیوسته معتکف بودی چون
 شیخ اسلیم مرتبه اول از حج که براه خشکی رفته بود تشریف آورد
 او رخصت مکه معظمه طلبیده بشیخ طوماری مشتمل بر ذکر مشایخ
 و اهل الله که در ولایت عرب و عجم و هند دیده بود نوشته داد و
 در اکثر بلاد سیر کرده این طبقات مشایخ را دریافت و بصحبت
 یاران میرسید محمد جونپوری قدس الله روحه که دعوی مهدویت
 کرده بود و بکجرات و دکن پیوسته آخر همان طریقه اختیار کرده
 چند گاهی در بیانه در عهد اسلیم شاه بطریقی که سابقاً مذکور
 گشت در زاویه خمبول و گمنامی اوقات به بی تعینی و بی تکلفی
 صرف نموده و چون آحاد الناس فارغ از قیود و تعلقات میزیست
 و زمانیکه بتقریب ذکر شیخ علائی بیانه رحمه الله اسلیم شاه او را
 باغواهی مخدم الملک آزار بسیار داده و زجر و ضرب شدید بلیغ نمود
 باز مسامتت اختیار کرده در اطراف و اکناف جهان سیاحت می نمود
 آخر عمر ترک دعوی مهدویت نموده و در سرهند گوشه عزت
 گزیده بطریق سایر مشایخ سلوک میکرد و هنگامیکه پادشاه آن
 حجره را که قریب بمحل واقع شده بود تعمیر نموده تعبیر بعبادتخانه
 فرمودند و نام میان عبد الله بآن تقریب مذکور شد او را از سرهند
 طلبیده تنها صحبت داشتند و خبرها پرسیدند و از مهدویت

انکار آورده گفت اول صحبت این طایفه مرا نیک در افتاده بود
 بنابراین بآن طریقه گرویدم و بعد از آنکه حقیقت حق الیقین ظاهر
 شد ازان ابا نمودم باعزازش باز گردانیدند و در سال نهصد و نود
 و سه (۹۹۳) در زمان توجه بجانب اٹک چون بسرهند رسیدند او را
 بار دیگر طلبیدند و تکلیف زمین مدد معاش کردند و او قذاعت
 را دست آریز ساخته قبول نکرد و خواهی نخواهی فرمان نویسانیده
 حواله او نمودند امتثال امر نموده فرمان را گرفت اما شیوه توکل
 از دست نداد و بآن هیچ پرداخت تا آنکه درگذشت مدار عمل او
 بر کتاب احیا و کیهیا بود سالی که فترات الخ میرزا شد فقیر همراه
 محمد حسین خان بودم او را در سرهند دیدم فایده چند از کتاب
 احیا که در پیش داشت بیان میکرد و محمد خان نام یاری که از
 عهد اعلیم شاه آشنائی باو داشت و شیخ مبارک او را در زمان کشاکش
 شیخ علائی سیف الله خطاب داده بود از پرسید که دل چیست
 گفت از ما تا دل هزار منزل راه است ازان چه می پرسید سخن
 اخلاق بگوئید - بعد ازان بتقریب ذکر میرمید محمد جونپوری قدس
 الله روحه مغول پیری را آورد و از وی شهادت خواست او گفت
 در زمان رحلت حضرت میرسید محمد جونپوری در راه حاضر بودم
 که از دعوی مهدویت ابا آورد و فرمود که من مهدی موعود نیستم
 و الله اعلم - درین میان محمد خان آهسته میگفت که میان عبد الله
 طرفه کاری کرد که شیخ علائی بیچاره را بکشتن داد و خود قدم از
 دایره بیرون کشید - میان عبد الله در سن نود سالگی در سنه (۱۰۰۰)
 هزار ازین سرای مستعار رخت در جوار حضرت پروردگار عزّ شانه

بود - اسكذله الله في اعلى عليين *

شيخ ابو الفتح گجراتى

داماد حضرت مير سيد محمد جونپوريهت قدس الله سره العزيز
 اما ميوزا را ندیده و این نسبت بعد از رحلت مير واقع شده
 بسيار صاحب جاه و جلال و کمال بود و يروش سلسله مهندويه را منح
 و ثابت قدم باستقلال چون در مکه معظمه و گجرات با شيخ گدائي
 نسبت آشنائي تمام داشت در زمان بيمر سخا خان خانان بدقريب
 مهمی ضروری باگروه آمد و در اندک فرصت آن معركة برهم خورد
 و شيخ بگجرات رفت در زمان طالب تلمي ديم شبی بوسيله مولانا
 عبد الله قندهاری خوش حاجي مهدي لاهوري آن طرف آب
 آگوه در محله شيخ بهاء الدين مفتي رحمه الله بملازمت شيخ
 رسيدم در حجره خالی تنها نشسته مشغول بود اين حديث نبوی
 صلى الله عليه وسلم خواند لايقعد قوم يذكرون الله الا حقنهم الملايكه
 و تحشيتهم الرحمة و نزلت عليهم السمکينة و ذکرهم الله فيمن عنده -
 و ترجمه آن بيان کردند و تلقين ذکر گرفتيم و چند گاهی بآن مشغولی
 داشتم در خود فيضی عجيب غريب مشاهده ميکردم و معنی
 قرآنی بر من مکتوف شد چند گاه چندین بود که هر صدائی و ندائی
 که جمع مرا قرع ميکرد ذکر می پنداشتم و بعضي طالبان ايشان
 را ديدم که از جهة تحریر از مالا يعنی هر يکش برابر چسپانیده
 و بعضي هنگريزه بدهان گرفته بودند - حال وفاتش معلوم نشد که
 کی و کجا بود - ذکر الله بالخير *